

پیام نوین

شماره ۴

آذر ۱۳۴۹

سال سوم

پارسا

آتش مقدس نیما را فروزان نگاهداریم

- « من شاعر مردمی دگر هستم »
- « و ز بین همه دگر ، دگرسانم »
- « شیرم که به پیشه جایگه دارم »
- « دریا که به دل بسی است طوفانم »
- « من آتش جسته از تن قرانم »
- « بیرون شده از دل کهستانم »
- « نیما بوشیج »

زستان . رینه کلبن بر و مندی را از کلمزار ادب ایران بر کند و دل
هنی دوستداران زبان و ادب فارسی را سخت داغدار ساخت. هنوز اندوه این
پیشامد دردناک دلپای ما را دردم میفشارد و جانهای ما را در آتش حسرت و
دریغ میگذارد .

شب شانزدهم بی ماه هزار و سیصد و سی هشت نیما بوشیج شاعر
گرانمایه و بلند پایه و سخند ان بترک روزگار ما چشم از جهان بر بست و
انجمن ما را از شمع ناشک وجودش تهی ساخت ؛ اما با همه غبار ملال و
اندوهی که بردلهای ما نشست هرگز گمان نبردیم و نخواهیم برد که نیما ،
نیستی شاعر و سخندان مرده است . نه ، چنین گمانی را بخود راه ندادیم چرا

که درخشش زندگی و اثرهای نیما حیات جاودانه برای او بیار آورده است و نام بر افتخار وی همواره بسان اخترى پرفروغ در سپهر شعر و ادب فارسی خواهد درخشید.

گفتگو از کارهای نیما و پرورده های طبع برومند وی نه کاری است آسان و نه در يك یا چند گفتار قابل بیان. سرگذشت نیما بهیچ وجه از سرگذشت چند دهساله مردم میهن ما و شعر و ادب فارسی جدا نیست و اگر بغواهییم در این باره سخن بگوییم از مقصود این گفتار که تنها یادى از این سخنور بزرگ است باز میمانیم. با این همه از اشاره یی - اگر چه کوتاه و نارسا باشد - ناگزیریم.

زوديك چهل سال از روز انتشار «افسانه» نیما میگذرد (۱). نیما این راه چهل ساله را با سانسبی طی نکرد بلکه از همان گام نخستین با سختی های توان فرسایى روبرو شد که ممکن بود هر کسى را از پای در آورد و یا ز راه بدر برد اما او نه از پای درآمد و نه از راه بدر شد، او بسان خدایان و پهلوانان سینه سپر کرد و «تیرهای زخم را دلخون» از سینه پردرد خویش بیرون کشید.

نیما با انتشار «افسانه» کالایی نو بی بازار ادب فارسی عرضه کرد اما کهنه ادیبان و مقلدان تنگ مایه کار او را بیاد ناسزا و دشنام گرفتند و برای بیرون راندن او از میدان از هیچ رذیلتی خودداری نکردند. لیکن نیما، بیاعتای شبردل هرگز از این «کله های مردگان» که «به غبار قبر های کهنه ندوده» از یس دیوار وی برخاک چیده بودند هر اسبی به دل راه نداد و به رهگذران راه بزرگش بانگ زد که: «عابرین ای عابرین! بگذرید از راه من بی هیچ گونه فسکر». گویی این سخنان شیوای «نظامی» وصف دوره نیماست:

وین هنر امروز در این خاک نیست
بی هنری دست بدان در زند
تا هنرش را به زیان آورند
نسبت اندیشه به سودا کنند ...
چیز خلل و عیب ندانند جست

خاک زمین جز بهنر پاک نیست
گر هنری سر ز میان بر زند
کار هنرمند بچسان آورند
عمل رباخت به تماشا کنند
چشم هنریین نه کسی را درست

(۱) طبع اول «افسانه» در دی ماه ۱۳۰۱ و طبع دوم آن در اردیبهشت

عیب خرند این دوسه ناموس گر
 بی هنر و برهنر افسوس گر...
 دود شوند از به دماغی رسند
 بساد شوند از بچراغی رسند
 حال جهان بین که سرانش که اند
 نامزد و نامودانش که اند؛ (۱)
 بدخواهی و ییزاری شب پرگان کوردل، خورشید طبع نیما را از شکوه
 و رونق نینداخت. زمان به پیش رفت و نیما پایبای زمان با آفرینش اثرهای
 جاودانش ادب تنگ مایه معاصر فارسی را که از چند صد سال پیش در
 خمودگی و خاموشی و در چپارچوب تقلیدهای بی هنرانه مانده بود غنی ساخت.
 نیما نخستین کسی بود که به مزمه های نوپردازی و نوآوری بس نکرد و
 با قدرت شگرف شاعرانه اش آهنگی پرشکوه و خدایی ساز کرد که طنین
 خوش آن همواره درگنبد زمان پیچیده است و نه گذشت روزگار و نه
 آوای گوشخراش هرزه درایان خواهد توانست آنرا خاموش کند. بهمانچ
 بسیار برد و تازیانه فراوان خورد، رنج ناکامی و دردمندی مردم مبینش را
 و تازیانه سبکسری و زازخایی و بستی بی مایگان و شب پرگان کوردل را - که
 تاب دیدن چنین خورشیدی را نداشتند - اما هم اکنون که پیکر خاک نیما در
 آغوش گورخفته است روان بلند و شاعرانه اش بر کرسی خداوندی شعر فارسی
 جای دارد.

ره توشه بی که نیما برگرفت و یک تنه گام در راه نهاد امروز در کوله -
 بارسی رهروان جای دارد و کاروان حفته شعر فارسی برای افتاده آهنگ - چشمه
 سارهای دل انگیز و دشت های پر فروغ آینده را میکند.
 نیما پس از چند صدسال به فارسی زبانان فهماند که انجمن نشینی و
 طرح سازی و باستقبال گذشتگان رفتن و بازگشت ادبی و تتبع در آثار قدما
 و امثال این گونه عروسک بازیها شعر و هنر نیست و شاعر باید فرزندی بیار
 آورد که خون زمان در رگهایش بجوشد و سرود کار و زندگی روزگار را
 بسراید. او خود درباره شیوه کارش، میگوید: «... روشی که در ادبیات
 کشور من نبود و من به زحمت عمری در زیر بار خودم و کلمات و شیوه کلاسیک
 راه را صاف و آماده کردم و اکنون پیش پای نسل تازه نفس میاندازم.» (۲)
 «امید» شاعر بزرگ و نامدار معاصر و شاگرد شایسته نیما در گفتاری
 زیر عنوان «نیما» مردی بود مردستان» (۳) به تحلیل زندگی و اثرهای نیما

(۱) مخزن الاسرار ص ۱۷۶ - ۱۷۵ (۲) نیما - زندگانی و

آندره - ص ۹ (۳) مجله اندیشه و هنر، دوره دوم شماره ۹

پرداخته است و اگرچه بگفته خود بسی چیزها ناگفته رها کرده اما بخشی بسزا و شایسته کرده است. وی درباره «افسانه» و رشد بعدی اثرهای نیما میگوید: «کارهای نیما با ارزش بیش و کمال بیشتر، مسلماً کارهایی است که پس از افسانه کرده است. این نکته بی آنکه ما را از ارزش فراوان افسانه غافل کند یا از آن بکاهد، درخور توجه است. افسانه بمنزله کوك کردن ساز بود- یا نه- بمثابة کرشمه و درآمدی بود که گوشه‌های عالی و اعجاب‌انگیز- گاهان شعر نیما در دنباله آن بود.»

«امید» سپس اشاره به از میان رفتن ریشه‌های معنی سبک پس از دوران صفویان میکند و می‌افزاید که: «نیما حقیقت این معنی را باز گرداند. او تنها شاعر صاحب سبک مستقلی است که ادبیات ما پس از شیوه هندی بخود دیده است.»

درباره نیما از یادآوری دو نکته نباید غافل شد. نکته یکم اینکه گروهی از روی غرض و جمعی از سر ناآگاهی کارهای نیما را با مهملات و یاوه‌های بی‌مایگانی که هر را از بر نمی‌شناسند در می‌آمیزند و همه را بیک چوب میرانند و زیر عنوان ساختگی «شعر نو» در می‌آورند در صورتی که هرگز چنین نیست و سخن شناسان راستین گوهر را از خر مهره نیک باز می‌شناسند.

«امید» بنقل از «احمد شاملو» یکی دیگر از شاعران نامدار معاصر درین باره چنین می‌آورد: «از روزنامه‌های مبتذل بازاری گرفته تا مجلات با اصطلاح هنری طرازا اول- از انجمن‌های (بی ادبی میشود) ادبی گرفته تا بلندگوهای رسمی، همه جا ریجیغ بنفش و «نیما» نامردانه در یک هاون کوبیده شد. نیما کنج خانه خود نشسته بود، بی‌توجه این نامردیها و ناسپاسی‌ها و نادانی‌ها نگاه میکرد، چشمش همه جا می‌کاوید و فریادش به هیچ جا نپرسید.»

نکته دوم اینکه گروهی میخواهند با تکیه به برخی اثرهای نیما که بشیوه پیشینیان (و احیاناً از سر رفتن) سروده شده است برحق بودن کار او را ثابت کنند. اما این تلاش بکلی نابجا و ناشایسته است و برحق بودن سبک نیما و کار نیما همان در اثرهای نو آورده و بی نظیر وی است. «امید» در این باره چه خوب نوشته است. (۱) «از نوادر و ازمقنم ترین و سعادت آمیز ترین اتفاقات برای سرگذشت شعر فارسی یکی هم اینست که استاد بزرگوار آقای

نیما یوشیج قادر نبود و نیست (۱) (با اطمینان قاطع میگویم) مقلد باشد و ادای تلهج بسکی از سبکهای قدیم شعر فارسی را بنحو کامل چنانکه باید، در آورد. اگر استاد نیما در آن راهها توانایی تقلید کامل تر و بیشتر و یا محتر از این - بسند قانتر و استعداد شاعرانه کمتری میداشت، بسا که با تمرین و ورزش یکی از این «اساتید» امروز یا دیروز میشد که عمری شرساختند و دو اوین برداختند یا میسازند. آخرش هم هیچ.

«امید» سپس می‌افزاید: «(نیما) شعر ما را در مسیر صحیح و راستین خود نداشت و رود بزرگی را که در کویرها و شوره زازها مرز دهر در مرفت بجانب کشتگاهها و مرتع و مزرعهای تشنه هدایت کرد.

اثر نیما در آن دسته از معاصرانش که غرض ورز و بی‌مایه و بدسرشت نبودند بسیار است و هم‌اکنون شاگردان شایسته‌ی بی‌آن استاد نامدار بر جای مانده‌اند که هر کدام شیوه و روشی ویژه دارند. شهپر یار شاعر و سخنور نامی تبریز منظومه معروف «دومرغ بهشتی» را در بیان کوشش خود برای جستجوی شاعری آسمانی چون نیما سروده و در سرودن «هدیان دل» نیز از کار نیما متأثر بوده است.

بیرون از ایران هم اگرچه بیام نیما آنگونه که شایسته است گسترش نیافته باز آوازه او جهل‌نگیر شده است. میتوان بسا بخر و سر بلندی گفت که نیما نخستین شاعر ایرانی است که نامش در «دائرة المعارف اسلام» آمده است. از ترجمه اثرهای نیما بزبانهای دیگر تنها ترجمه «برتلس» خاور شناس بزرگ شوروی را که از «منظومه مجس» به زبان روسی بعمل آورده است میشناسم.

اما این هنوز آغاز کار است. اثرهای نیما چه آنجا که تا کنون بچاپ رسیده و چه آنجا که هنوز انتشار نیافته است هم اکنون زهر نظر استاد ارجمند دانشگاه تهران «دکتر محمد معین» در دست چاپ و انتشار است. بر همه دوستداران زبان و ادب فارسی در ایران و بیرون از ایران فرض است که از این پس اثرهای نیمه‌را بدست بیاورند و با دقتی هر چه بیشتر بخوانند و رنج‌های چهل ساله مردی را که بی‌هیچگونه ادعا بیش از هر کس با درد های مردم ایران آشنا بود ارج بشناسند. مردی که با سوز فراوان میگفت:

« غم این خفته چند خواب در چشم ترم میشکند »

(۱) این مقاله پیش از درگذشت نیما نوشته شده است.

نیما بر سر کوهی از یخ آتشی فروزان بر افروخت و این آتش پرفروغ را از جان و دل مایه بخشید. بر ماست که این آتش مقدس را فروزان نگاهداریم و همچنان شعله ور به آیندگان بسیاریم.

بگذار یکبار دیگر هم آواز با «امید» بسراییم:

«گرامی بداریم یاد نیما یوشیج را و ارج بشناسیم یادگار های « عزیزش را زیرا که او یکی از بزرگترین نمایندگان هنر و پاسدار شرف « و حیثیات انسانی و خدمتگزار ملت ما بود. زیرا که او زبان گویای زمانه ما بود.

بیاموزیم از او شکیبایی و بردباری را و وفادار بودن به نیکی را و بی دریایی و بی ادعایی را. بیاموزیم از او خشم و خوشی های نجیب را. بیاموزیم از او مردانه بکار بزرگ دل بستن را. زیرا که او در کار خویش مردانه دل بسته بود. زیرا که او مردی بود مردستان. »



مآخذ های این گفتار:

- افسانه (منظومه از نیما یوشیج) چاپ علمی (۱۳۲۹)
 اندیشه و هنر (مجله)
 دیوان شهریار (سید محمد حسین شهریار) جلد سوم ۱۳۳۵
 سخن (ماهنامه)
 دوره دهم شماره ۹ آذر ۱۳۳۸
 دوره یازدهم شماره ۵ شهریور ۱۳۳۹
 صدف «
 دوره یکم شماره ۶ فروردین ۱۳۳۷

اثرهای پراکنده نیما یوشیج . پرتال جامع علوم انسانی

. . . پارسا

امروز

فدوس گذشته را نمی باید خورد
 در حسرت آینده نمی باید مرد
 امروز که اسب آرزو مرکب ماست
 تا شهر امید تاخت می باید برد «

وای برمن!

کشتگام خشک ماند ویکسره تدبیرها ،
 کشت بی سود و نثر .
 تنگنای خانام رایافت دشمن بانگه، حیلہ اندوزش .
 وای برمن !
 میکند آمادہ بہر سینه من تیرہایی
 کہ بہ زہر کینہ آلودہ است
 پس بہ جادوہای خونین ، کلمہ های مر دگان را ،
 بہ غبار قبرہای کہنہ اندودہ ؛
 از پس دیوار من برخاک می چیند .
 وز بی آزار دل آزر دگان ،
 در میان کلمہ های چیدہ بنشینند ،
 سرگذشت زجر را خوانند...
 وای برمن! در شبی تاریک اینگونہ ،
 بر سر این کلمہ ہا جنبان ،
 چہ کسی آیا ندانستہ گذارد با ؟
 از تکان کلمہ ہا . آ یاسکوت این شب سنگین ،
 - «کاندر آن ہر لحظہ مطرودی نمونی تازہ بافند .» -
 کی شکافد ؟
 یک ستارہ از فساد خاک وارستہ
 روشنایی کی دہد آیا
 این شب تاریک دل را ؟
 عابریں ، ای عابریں !
 بگذرید از راه من بی هیچگونہ فکر
 دشمن من میرسد ، میکوبدم بردر
 خواہدم پرسید نام و ہر نشان دیگر ،
 وای برمن !
 بہ کجای این شب تیرہ بیابوزم قبای ژندہ خود را ؟
 تا کشم از سینه پردرد خود بیرون ،
 تیرہای زخم را دلخون .
 وای برمن !